

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)
سال پانزدهم و شانزدهم، شماره ۵۶ و ۵۷، زمستان ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۵

در سایه سخن پاک

دکتر سید حمید طیبیان^۱

چکیده

سخنان پربرکت پیامبر گرامی (ص) و امامان والا از سخن خدای بزرگ فروتر اما از سخن آفریدگان فراتر است. از همین روی کلام نورانی این معصومان از روزگاران دیرین تا به امروز رونقبخش سخنان منظوم و منثور شاعران و نویسندگان ایرانی بوده است تا به جایی که اگر بگوییم هیچ دیوانی نمی‌توان یافت که از احادیث پیامبر (ص) و ائمه پاک بی‌بهره باشد، مبالغه نکرده‌ایم.

ملا محمد بن سلیمان بغدادی متخلص به فضولی شاعری شیعه و ترک‌نژاد و بغدادنشین است که در دیوان فارسی خود از کلام پیامبر (ص) و امامان بلند مرتبه تأثیری ژرف یافته و با تضمین واژه‌ها و مفاهیم احادیث اشعار خود را آرایشی دلنشین بخشیده است.

نگارنده در این مقاله کوشیده است به سخنان این بزرگواران و گاه‌گاه به کلام مشایخ عرفا که در اشعار شاعر نامبرده آمده است، اشاره کند و تأثرات وی را از آن سخنان گهربار باز نمایاند.

واژه‌های کلیدی: احادیث نبوی، فضولی بغدادی، شعر

پیامبر بزرگوار اسلام فرمود: *أَنْتِ تَارِكَةٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِیْ*؛ من در میان شما دو چیز برجای می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم را. بدان سان که متون نظم و نثر فارسی از آغاز تحت تاثیر قرآن شریف و اعجاز بیان این کلام ناآفریده قرار گرفته است و شاعران و نویسندگان فارسی زبان همواره چه مفاهیم والای قرآنی و چه واژه های پربرکت و نورانی این کتاب آسمانی را در سخن خود تضمین کرده اند، از سخنان گهربار پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین نیز بهره‌ها گرفتند. زیرا پس از قرآن که در اوج فصاحت و بلاغت است سخنی رساتر از سخنان پیامبر و جانشین بر حق او علی (ع) و فرزندان گرامیش یافت نمی‌شود، آن سخنان پاکی که صلاح دین و دنیای بشر در آنها نهفته و راه سعادت آدمیان در بطن آنها ترسیم شده است.

سخن پیامبر و امامان ارجمند اگرچه همانند قرآن کلام ناآفریده نیست و از فراز سخن خدا فروتر است اما از قله سخن آفریدگان فراتر می‌باشد، از همین روی گویندگان بزرگی همچون مولوی، سعدی، حافظ و نظامی آثار خود را به نشانه‌هایی از گفتار آن امرای کلام آراسته ساخته‌اند. ملا محمد بن سلیمان بغدادی متخلص به فضولی (متوفی ۹۶۳) نیز از شاعران شیعه‌ای است که از سخنان پربار پیامبر و ائمه مطهر الهام گرفته و اشعار خود را به مفاهیم الهی آن پیشوایان کریم رنگ روحانیت بخشیده است.

در این مقاله نگارنده بر آن است که نشانه های سخنان پیامبر و ائمه والا جاه را در دیوان اشعار فارسی این شاعر ترک پارسی گوی تا آنجا که در حوصله این مقاله باشد، پیگیری کند. فضولی گوید:

۱- عینا کمان زبس که شام و سحر چشم بر عیب دیگران دارند

با وجود کمال خود بینی خویش را در نظر نمی‌آرند (ص ۱۵)

عیب جویی از دیگران آسان است. مرد آن است که عیب خود بیند و چندان در عیوب خود غرقه شود که زمان برای دیدن عیب دیگران نیابد، و چه سعادت‌مند است که چشم از عیب مردم بردارد و به عیب خود پردازد. «طوبی لمن شغلته عیبه عن عیوب الناس؛ خنک آن که عیش او را از پرداختن به عیب های مردم سرگرم سازد.» (جامع صغیر، ج ۲، ۵۵).

در کلیله و دمنه آمده است: « خردمند هر چه بر خود نپسندد در باب همچو خودی چگونه روا دارد؟ قال النبی (ع) کَیْفَ تُبْصِرُ الْقَدَاةَ فِی عَیْنِ أَخِیْکَ وَ لَا تُبْصِرُ الْجَذَلَ فِی عَیْنِکَ؟ چگونه خاشاک را در چشم برادر خود می بینی و تنه درخت را در چشم خود نمی بینی؟ (کلیله و دمنه، ۳۳۴)

۲- طیب از بی وقوفی می کند دعوی اگر دردی

زناپرهیزی است و صحت از تعیین درمانش (ص ۲۰)

بسیاری از دردها برخاسته از ناپرهیزی و امتلاء معده است و درمان آن پرهیز و عادت دادن بدن به کم خوری است. چنان که در حدیث آمده است: « الْحَمِیَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمَعْدَةُ بَیْتُ الدَّاءِ وَ عَوْدُ بَدَنًا مَا تَعَوَّدَ. پرهیز سرآغاز درمان و معده خانه درد است، بدن را عادت بده به آن چه عادت کرده است.». (سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۵)

همچنین در روایتی دیگر آمده است: «الْبَطْنَةُ دَاءٌ وَالْحَمِیَةُ دَوَاءٌ» بسیار خواری اصل درد است و پرهیزگاری اصل دارو. گلستان سعدی، یوسفی، ص ۳۸۰.

۳- حرص کس را نیست بر تکمیل اسباب جهان قدرت

ره حرص است آن راهی که پیدا نیست پایانش

(ص ۲۰)

حرص صفت مذمومی است که هرگز پایان نمی پذیرد و انسان حرص تا حیات دارد در اسارت حرص نفس به سر می برد و جز به مرگ از آن رهایی نمی یابد، که گفته اند: عَیْنُ الْحَرِیصِ لَا یَسُدُّهَا إِلَّا التُّرَابُ: چشم حرص را جز خاک پر نکند و نپوشاند. از حضرت رسول اکرم (ص) مروی است که: یَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَ یَبْقَى مَعَهُ الثُّنَانُ: الْحَرِصُ وَ الْأَمَلُ: آدمی زاده پیر می شود و دو چیز با وی می ماند: حرص و آرزو. (جامع صغیر، ج ۲، ص ۶۵۷)

شاعر می گوید:

يَطْوِي الْحَرِیصُ الْأَرْضَ فِي طَلَبِ الْغِنَى

وَ يَرَى الْجَبَانَ هَلَاكَةً فِي حَرْبِهِ

حریص در جستجوی توانگری زمین را در می نوردد و ترسو مرگ خود را در جنگ کردن خود می بیند. (کليلة و دمنه، ص ۱۷۷)

۴- به حکمت خالی از غیر خدا کن خانه دل را

امین کعبه ات کردند بتخانه مگردانش (ص ۲۲)

دل کعبه خداوند است. بدان سان که کعبه باید از وجود بت ها تهی گردد، دل نیز باید از غیر خدا تهی شود تا بتواند خانه پروردگار گردد، چنان که پیامبر فرمود: « الْقَلْبُ بَيْتُ الرَّبِّ: قلب خانه پروردگار است. » (احادیث مثنوی، ۶۲) و در جای دیگر می فرمود: « قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ: قلب مؤمن عرش خدای بزرگ است. » (الانسان الكامل، ۲۳۷). از پیغمبر پرسیدند: « أَيْنَ اللَّهُ؟ قَالَ: فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ: خدا کجاست؟ فرمود در دل های بندگان مؤمنش. » (تمهیدات، ص ۹۳ و ۹۲)

۵- نرست از فتنه دور زمان هرکس نشد فانی

فنسا ملکی ست از هر آفتی آسوده سگانش (ص ۲۲)

ترک جان بی شک به جانان می رساند مرده را

ای مرید وصل، فانی شو که فانی واصل است (ص ۱۵۱)

مرگ اختیاری و فنا شدن در خود، پیش از فرا رسیدن مرگ طبیعی، تنها راه رسیدن به جانان ازلی و واصل شدن به محبوب الهی است چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا: بمیرید پیش از آن که بمیرید. » (المنهج القوی، ج ۴، ص ۳۱۳) و در خطاب به امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: « يَا عَلِيُّ احْرَصْ عَلَى الْمَوْتِ تَوْهَبَ لَكَ الْحَيَاةُ: ای علی بر مرگ حریص باش تا به تو زندگی عطا شود. » (تعلیقات حدیقه الحقیقه، ۱۷)

ابن فارض مصری گوید:

و جانب جناب الوصل، هیهات لم یکن

و ها أنتَ حیٌ تکُنُ صادقاً مُت

قَلَمٌ تَهْوَى مَا لَمْ تَكُنْ فِي فَانِيَا

وَلَمْ تَفْنِ مَا لَمْ تَجْتَلِي فِيكَ صُورَتِي

دور باش از طلب جناب وصل ما، زنهار، چه دور است رسیدن به وصل ما با بقای این زندگی و هستی مجازی تو، اگر چنان که در این طلب صادقی از این زندگی به یک بارگی بمیر. تا آن گاه که در من فانی نشده ای، عاشق من نیستی و تا آن گاه که صورت من در تو متجلی نشده است فانی نشده‌یی. (مشارق الدراری، ص ۱۵۰).

از سخنان مشایخ صوفیه است که: « الموتُ جِسْرٌ يُؤْصِلُ الْحَيِّبَ إِلَى الْحَيِّبِ: مرگ جبری ست که دوست را به دوست رسانده. (مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ۱۷۲) این سخن را با اندک اختلافی عطار و صاحب شرح تعرف به یحیی پسر معاذ رازی و میددی به رابعه عدویه نسبت داده‌اند. (تذکرة الاولیاء، ج ۱، ۳۰۰؛ شرح تعرف، ج ۲، ص ۶۵؛ کشف الاسرار، ج ۱، ۳۰۰).

ابیات زیر بسیار مناسب با مقال مورد بحث ماست که گوید:

گر بقای جاودان خواهی دلا	از خودی خود به کلی شو فنا
در تجلی جمال ذوالجلال	محو مطلق شو اگر خواهی وصال
از حجاب ما و من یک دم برآ	وانگهی در بزم وصل او درآ

(شرح گلشن راز، ص ۳۵۲)

نجم الدین رازی گوید: این صفت طایفه ای است که پیش از مرگ صورتی به اشارت مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا به مرگ حقیقی برده اند و چون پیش از مرگ بمردند حق تعالی ایشان را پیش از حشر زنده کرد. (مرصاد العباد، ۳۸۶)

نسفی گوید: بدان که انبیاء و اولیاء را پیش از موت طبیعی موت دیگر هست، از جهت این که ایشان به موت ارادی پیش از موت طبیعی می میرند. (انسان الکامل، ۱۰۷)

شاه نعمت الله ولی می گوید: و دیگر قیامت، موت ارادی است و آن اعراض است به اراده از متاع دنیا و طیباتش و از مقتضیات و لذاتش و عدم متابعت هوی. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا. (رسائل شاه نعمت الله، ۶۳ و ۱۲۱)

۶. کسی تا غم ندارد یادی از ایزد نمی آرد

خدا جوی ار بودکس بهتر از شادی است احزانش (ص ۲۵)

اگر بنده بخواهد خدا او را مورد عنایت خاص خود قرار دهد باید با قلبی اندوهگین و خاطری شکسته از او یاد کند چنان که در حدیث قدسی فرموده است: حضرت موسی (ع) از خدا پرسید: «إِلَهِي أَيْنَ أَطْلُبُكَ؟ قَالَ: عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» بار خدایا ترا کجا طلبم؟ گفت: آنجا که دل شکسته است. (احادیث معنوی، ۱۵۱؛ مقالات شمس تبریزی، ۳۳۸)

ببار از دیده آبی تا شود کام دلت حاصل

که خاک آرد گل تر چون رساند فیض بارانش (ص ۲۵)

بیت بالا یادآور حدیث نبوی است که می فرماید: لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْقَطْرَتَيْنِ: قَطْرَةٌ دَمْعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَقَطْرَةٌ دَمٍ يَهْرَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: چیزی نزد خدا محبوب تر از دو قطره نیست: یکی قطره اشکی که از ترس خدا ریخته شود، دوم قطره خونی که در راه خدا ریخته شود. این حدیث به صورت زیر روایت شده است: مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْقَطْرَةِ دَمْعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. (مشوی استعلامی، ۲۹۴ و ۲۹۲)

۸. بسا بیدل که زد هم چون تو لاف عشق محبوبی

پس از تغییر صورت زان هوس دیدم پشیمانش (ص ۲۶)

عشقی که بر ظاهر حسن صورت باشد پایدار نمی ماند زیرا زیبایی و آب و رنگ صورت، خود پایدار نمی ماند و زوال می پذیرد، پس این چنین عشقی نوعی هوس رانی است و ناچار به پشیمانی می گراید چنان که پیامبر (ص) فرموده است: مَنْ أَحْبَبَكَ لِشَيْءٍ مَلَكَكَ عِنْدَ انْقِضَائِهِ: کسی که برای چیزی به تو عشق ورزد به هنگام سپری شدن آن چیز، تو را ملول می سازد. (المرصوع، ۷۵)

غزالی از قول ابوالقاسم جنید آورده است: كُلُّ مَحَبَّةٍ تَكُونُ بِعَوَضٍ فَإِذَا زَالَ الْعَوَاضُ زَالَتِ الْمَحَبَّةُ: هر عشقی که به عوض چیزی باشد چون آن عوض زوال یابد آن عشق نیز زوال می پذیرد. (احیاء علوم دین، ج ۴، ص ۲۵۸)

۹. تصوّر مکن عین معنی ست صورت صورتیست جز بر معانی دلایل (ص ۳۲)

اگرچه صورت هر چیزی عین باطن و معنای آن نیست ولیکن صورت ها بر معانی دلالت دارند و ما را به باطن ها رهنمون می شوند، چنان که گفته اند: الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ. (فیه مافیة، ۱۴۹)

شاعر گوید:

قَدْ يُسْتَدَلُّ بِظَاهِرٍ عَنْ بَاطِنٍ حَيْثُ الدُّعَانُ يَكُونُ مُوقِدَ نَارٍ

با ظاهر به باطن راهنمایی می شود. آنجا که دود است آتش افروزی است. (التمثیل و المحاضرہ،

۴۲۷)

۱۰- ملک به سجده آدم چگونه سرنهند ز خاک پای تو بوده است طینت آدم (ص ۴۲)

اگر خدای بزرگ به فرشتگان فرمود تا آدم را سجده کنند به خاطر وجود مقدس رسول اکرم (ص) در صلب او بود چنان که در حدیثی از حضرتش آمده است: « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ وَ أَوْدَ عَنَّا صُلبُهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا وَ كَانَ سُجُودَهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلبِهِ: خدای بلندمرتبه آدم را آفرید و ما را در صلب او نهاد و به فرشتگان فرمود تا ما را از روی بزرگداشت سجده کنند، پس سجده فرشتگان بر خدا از روی عبودیت و بر آدم به سبب وجود ما در صلب وی از روی بزرگداشت و طاعت بود. » (التوادر فی جمع الأحادیث، ۷۹)

۱۱- تویی که روز جزا چون شفیع خلق شوی

جراحت همه را از تو می رسد مرهم (ص ۴۲)

تویی کفیل چه باک از عذاب امت را

تویی شفیع چه اندیشه خلق را زگناه (ص ۵۶)

روز جزا تویی شفیع گناه ما

اندیشه از گناه نداریم یسا نبی (ص ۶۵)

در آیات بالا به شفاعت رسول اکرم (ص) نزد خدای تعالی در روز رستاخیز اشاره رفته است. بنابر اخبار و روایات، پیغمبر اسلام در روز قیامت به شفاعت امت خویش می پردازد و بسیاری از آنان را به بهشت برین داخل می کند چنان که خود فرموده است: « إِنَّ مِنْ أُمَّتِي يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِي أَكْثَرُ مِنْ مُضَرَ: از امت من بیش از جمعیت مضر به شفاعت من به بهشت در می آیند. » (مسند احمد، ج ۴، ص ۲۱۲)

احمد جام آورده است که پیامبر از خدا پرسید: *إِنْ كُنْتَ غَافِرًا لِدُنُوبِ أُمَّتِي لِمَ قَضَيْتَ عَلَيْهِمُ الْمَعَاصِيَ؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: فِيهِ إِضَاعَةٌ شَيْءٍ مِنْ إِضَاعَةِ شَفَاعَتِكَ وَإِضَاعَةُ رَحْمَتِي. أَلَا تَرَى أَنَّ مَنِي جَاءَ خُودِ كُنَّاهِ بِرِيشَانِ قَضَا كَرْدِي؟ خُودَا كُفْت: يَا مُحَمَّدَا! دَرِ آن ضَايِعِ شُدْنِ دُو چيزِ بُوَد: ضَايِعِ شُدْنِ شَفَاعَتِ تُو وَ ضَايِعِ شُدْنِ رَحْمَتِ مَن. (روضة المذنبين، ۵۴)*

در جامع صغیر، ج ۲، ص ۴۰ آمده است: *شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الدُّنُوبِ مِنْ أُمَّتِي: شَفَاعَتِ مَن بَرَايِ گناهکارانِ اَمْتِ مَن اَسْت.*

در مفاتیح النجات، ص ۸۴ آمده است: پیامبر فرمود: *شَفَاعَتِي لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا، يُصَدِّقُ لِسَانُهُ قَلْبُهُ وَ قَلْبُهُ لِسَانَهُ: شَفَاعَتِ مَن مَرَّانِ كَسَانِ رَاسْتِ كِه شَهَادَتِ بَگویند بَه اِخْلَاصِ وَ زَبَانِ ايشانِ بَا دَلِ رَاسْتِ بَاشَدِ وَ دَلِ بَا زَبَانِ.*

در جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۶ آمده است: *أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَ وَ أَوَّلُ مُشْفَعٍ وَ لِأَفْخَرٍ: مَن نَحْسْتِيْنِ شَفَاعَتِ كُنْدِه اَمِ وَ نَحْسْتِيْنِ كَسِي هَسْتَمِ كِه شَفَاعَتِ اُو پَذِيرِ فَتِه شُدِه اَسْت وَ فَخْرِي نِيَسْتِ.*

۱۲- سرور سردار صدر و سید نوع بشر

مرکز قطب و مدار و نقطه دور زمان (ص ۴۴)

حضرت رسول اکرم (ص) سرور و مهتر آدمی زادگان است همچنان که خود فرموده است: *«أَنَا سَيِّدُ وَوَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا فَاخْرَ: مَن دَرِ رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ سُرُوْرِ آدَمِيْ زَادِگَانَمِ وَ فَخْرِي نِيَسْتِ.»* و نیز می فرماید: *«أَنَا قَائِدُ الْمُرْسَلِينَ وَ لَا فَاخْرَ: مَن پِشُوْايِ فَرَسْتَادِگَانِ خُودَا وَ آخِرِيْنِ پِيَامِبِرَانِ هَسْتَمِ وَ مَرَا فَخْرِي نِيَسْتِ.»* (جامع صغیر، ج ۱، ۱۰۷)

منحصر در ضلعت و خلق و ضمیر و نطق اوست

حسن صورت، لطف سیرت، مهر دل، عذب لسان (ص ۴۶)

پیامبر گرامی اسلام در همه صفات و ویژگی های جسمانی و روحانی سرآمد بشریت است. در حسن صورت چنان است که فرمود: *كَانَ يُوسُفُ حَسَنًا وَ لَكِنِّي أَمْلَحُ: يُوْسُفُ زِيْبَا بُوَد وَ لِيَكِنِ مَن بَا نَمَكِ تَرَم. (اللالی المصنوعة، ج ۱، ۲۷۳)* در حسن خلق و ضمیر آن چنان بود که فرمود: *بُعِثْتُ لِأَتَمِّمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. دَرِ حَسَنِ سَخْنِ وَ گِشَادِه زَبَانِيْ آن چنان اَسْت كِه فَرَمُوْد: أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ، يَبْدُ آتِي*

مِنْ قُرَيْشٍ: من فصیح ترین مردم عرب هستم به خصوص که از قبیله قریشم. (مثنوی استعلامی، ج ۱، ۳۲۳)

بی گمان وجود مقدس پیامبر اسلام (ص) افضل و اکمل نوع انسانی است چنان که فرمود: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي: خدا آفریده بی برتر از من نیافریده است. (التوادر فی جمع الاحادیث، ۷۹) قیصری به نقل از ابن عربی گوید: هُوَ الْكَامِلُ الَّذِي لَا اكْمَلَ مِنْهُ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ (ص): این انسان کامل محمد (ص) است که کامل تر از او کس نیست. (شرح مقدمه قیصری، ص ۵۴۰)

۱۴- من و ترا ز حسد غالباً نخواست به هم

قضا که تفرقه هجر در میان انداخت (ص ۵۲)

عادت روزگار این است که میان یاران جدایی اندازه و سرنوشت محتوم آدمی زادگان آن چنان رقم خورده است که آنان را از یکدیگر دور گرداند.

تَبَّتْ يَدُ الدُّنْيَا وَ أَخْدَائُهَا كَانَتْ عَلَيْنَا بِالنُّوَى قَاضِيَةً

زیان کار باد دست روزگار و سختی ها و بلایای آن که بر ما به دوری حکم می کند. (نفثه

المصدر، ۱۱۸)

عراقی گوید:

خواهدم دور کردن از یاران خود همین عادتست دوران را

(عراقی نامه، ص ۶)

۱۵- کشید سرو قدان را هوای گل سویی

که هر چه هست به هم جنس خود بود مایل (ص ۵۵)

سخن از تجاذب روح ها و تناسب معنویت هاست که گفته اند: «الْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ» (کتاب النقص، ص ۱۱۲) همه ذرات موجود در جهان به سوی هم جنس های خود در حرکتند. مرغ با مرغ در طیران است که «كُلُّ طَائِرٍ يَطِيرُ مَعَ شَكْلِهِ» هر پرنده بی با هم شکل خود پرواز می کند. (کتاب النقص، ۴۷۴) و انسان به انسان گرایش دارد که «كُلُّ اشْرَىءٍ يَمِيلُ إِلَى مِثْلِهِ» هر مردی به همانند خود گرایش می یابد، (الفرائد و القلائد، ۶۱) مولوی می گوید:

ذره ذره کاندین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهرباست

(مثنوی استعلامی، ج ۶، ۱۳۴)

۱۶. تویی مقدمه اسباب آفرینش کون تویی مقدمه صنع ایزد متعال (ص ۷۲)

بیت بالا در توصیف قلم است و بیان گر این خبر که نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود. ابن عباس روایت کرده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ الْقَلَمَ قَالَ لَهُ: اُكْتُبْ. فَقَالَ: أَيُّ رَبِّي وَ مَا أُكْتُبُ؟ قَالَ: الْقَدَرُ. فَجَرَى الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ:» نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود. به او فرمود بنویس. قلم گفت: ای پروردگار من چه بنویسم. فرمود: قضا و قدر را. پس قلم به نگارش مقدرات از آن روز تا روز رستاخیز روان شد و نیز روایت کرده است: «أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْقَلَمَ فَقَالَ لَهُ: اُكْتُبْ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ:» نخستین چیزی که خدای پاک و بلندمرتبه آفرید قلم بود. به او فرمود: مقدراتی را که تا روز رستاخیز باید باشد بنویس. (البدء و التاريخ، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۶)

اگر کسی گوید: میان این حدیث که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ تَعَالَى الْعَقْلُ» و این حدیث که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورِي» و این حدیث که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْقَلَمُ» توفیق و تطبیق بر چه و چه صورت بندد، گوئیم: این هر سه چیز عبارت از یک معنی بیش نیست. چه وجود سید کاینات در عالم شهادت مظهر صورت روح اضافی بود در عالم غیب، و عقل اول نوری است فایض از روح اضافی، و قلم عبارت از عقل اول است که واسطه اظهار صور کلمات الهی است. (مصباح الهدایة، ۱۰۳)

ابوالفتوح رازی گوید: اول چیزی که خدای تعالی آفریده قلم بود، به نظر هیبت به او نگرید، بشکافت، آنکه گفت: برو. گفت: هر چه خواهد بودن تا روز قیامت، بر لوح محفوظ برفت و هر چه بودنی بود بنوشت تا روز قیامت. (تفسیر روح الجنان، ج ۵، ص ۳۷۲)

۱۷. اسیر سخن متصل تو می آری ز حبس خانه خاطر به جلوه گاه خیال

ولیک تا نگرید مدام می داری ز سطرهای خطش در سلاسل اغلال (ص ۷۲)

قلم ابزاری است که صید سخن را که از ژرفای اندیشه و خاطر بیرون آمده است برای همیشه در دام ماندگاری نگاه می دارد زیرا گفته اند: «العلم صید و الكتابة قید». دانش شکار است و نگارش

دام. در حدیثی از پیامبر (ص) گرامی آمده است: « قِيدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ، مَا حِظُّ قَرُوْهُ مَا كُتِبَ قَرُّ: دانش را با نگارش به دام کشید، هر آنچه به خاطر سپرده شود از خاطر می‌گریزد و هر آنچه نگاشته شود برقرار می‌ماند. » (امثال حکم دهخدا، ج ۳، ۱۲۲۸)

۱۸- تو همانی که دم از فیض قناعت زده‌ای

تو همانی که نداری گذر از حکم ازل

قناعت مایهٔ توانگری است و آن که از فیض قناعت برخوردار باشد به گنج‌های پایان‌ناپذیر و دارایی‌های فناشدنی دست می‌یابد. چنان‌که پیامبر (ص) فرمود: « الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْقُذُ وَ كَنْزٌ لَا يَفْتَنُ: قناعت مالی است که تمام نمی‌شود و گنجی است که فنا نمی‌یابد. » (کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۳۶)

غزالی گوید: موسی (ع) گفت: یا رب از بندگان تو که توانگرتر؟ گفت: آن که قناعت بکند به آن چه من بدهم. (کیمیای سعادت، ج ۲، ۶۳۷)

علی (ع) فرماید: « لَا كَنْزَ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ: گنجی غنی‌تر از قناعت نیست. » (نهج البلاغه، ج ۳، ۱۶۴)

حکم ازل قضا و قدر خداوندی است که بر احوال همهٔ موجودات جهان حاکم است و سرنوشت معین آفریدگان است که گریزی از آن نیست، چنان‌که گفته‌اند: « مَا لِلرُّجَالِ مَعَ الْقَضَاءِ مَحَالَّةٌ: مردان را از سرنوشت گریزی نیست، و « لَا مَرَدَ لِقَضَاءِ اللَّهِ: قضای خدا را بازگشتی نیست. » (امثال و حکم، ج ۱، ۹۲، ج ۳، ۱۳۵۸).

۱۹- هست از ایجاد عالم طاعت ایزد مراد

طاعت ایزد به شرط صحت نفس و قوا (ص ۸۲)

شیخ محمد لاهیجی در تفسیر آیهٔ ۵۷ سورهٔ ۵۶ (الذَّارِيَات) آورده است: « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ أَي لِيَعْرِفُونَ عِرْفَانًا يَقِينًا بِطَرِيقِ الْمَكَاشَفَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ الَّتِي لَا تَمُخِّصِلُ إِلَّا بِالْعِبَادَةِ: جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا پرستش کنند، یعنی مرا بشناسند با شناختی از روی باور و درستی و از راه کشف و شهود که آن به دست نمی‌آید مگر با عبادت. » (شرح گلشن راز، ۲۹۶)

۲۰- ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد که مرد را به حقیقت مجاز راهبرست (ص ۱۲۵)

عشق - چه حقیقی باشد چه مجازی - عاقبت عاشق را به سوی کمال می کشاند، پس عشق مجازی گذرگاهی است که به عشق حقیقی منتهی می شود چنان که گفته اند: «المَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ: مجاز پلی است به سوی حقیقت.» (شرح مثنوی شریف، ج ۱، ۸۶). فضولی در همین باره در دیوان (ص ۶۰۲) گوید:

یافتم راه به سر حدّ حقیقت زمجاز مرده بودم به حیات ابدی پیوستم
 ۲۱- هستی در مدینه علم نبی ولسی آن در که هست نه فلکش خاک آستان (ص ۱۳۶)
 رسول اکرم (ص) خود را شهر دانش و علی (ع) را دروازه آن شهر معرفی فرموده گوید: «أنا مدينة العلم وعلیُّ بابها فمن أراد العلمَ فلیأتِ البابَ: من شهر دانشم و علی در آن است، کسی که خواهان دانش است بر در آن بیاید.» (جامع صغیر، ج ۱، ۱۰۸) فضولی این حدیث را در بیتی دیگر این چنین تضمین کرده است:

به شهر علم نبی چون علی ست در چه عجب
 ز جبرئیل گرا او را ز حاجیان درست (ص ۱۲۸)
 ۲۲- خدا را از ظهور خلقت اشیاء تویی مقصد

نبی را در حریم قرب او آذنی تویی محرم (ص ۱۴۹)
 مصراع نخست خطاب به حضرت علی (ع) است که شاعر او را نیز همانند پیامبر (ص) هدف نهایی از آفرینش جهان و جهانیان می داند. چنان که پیامبر (ص) خود در این باره فرموده است: «یا علیُّ لو لا نحنُ ما خلقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ و لَاحْوَاءَ و لا الْحِیْئَةَ و لا النَّارَ و لا السَّمَاءَ و لا الْأَرْضَ: ای علی اگر ما نبودیم خدای بلند مرتبه آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید.» (۱ لنواد فی جمع الاحادیث، ۷۹) مصراع دوم نیز اشاره دارد به همراهی علی (ع) با پیامبر گرامی در معراج چنان که پیامبر می فرماید: «أَتَانِي جِبْرِيلُ فَأَمَرَنِي بِإِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ قُلْتُ وَدَعْنَهُ خَلْفِي. فَقَالَ: أَدْعُ اللَّهَ يَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ فَإِذَا أَنْتَ مَعِي: جبرئیل نزد من آمد و مرا شبانگاه به آسمان برد. از من پرسید: برادرت که جاست؟ گفتم: او را پشت سر خود رها کردم و آمدم. گفت: از خدا بخواه تا او را با تو همراه کند. آنگاه من دست به دعا برداشتم که یکبارہ دیدم تو ای علی همراه من هستی.» (بحار الانوار، ج ۳۹، ۱۵۸)

۲۳- چون به سر حد حقیقت نیست راهی عقل را

زین تردّد هر که آسایش گزیند عاقل است (ص ۱۵۲)

که در رشته روزگارت گسره

ز عقلتست — دور تهمت منه

به تغییر آن هست توأم الـ

اگ — رستی از عقل رستی زغم (ص ۶۷۴)

عقل از شناخت ذات حق ناتوان است مگر این که به یاری خدا بتواند خدای را بشناسد چنان که در حدیث آمده است: « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْعَقْلَ خَلَقَهُ مِنْ نُورٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ... مَنْ أَنَا؟ فَسَكَتَ، فَكَحَلَّهُ بِنُورِ الْوَحْدَانِيَّةِ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ فَقَالَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. فَلَمْ يَكُنْ لِلْعَقْلِ أَنْ يَعْرِفَ اللَّهَ بِاللَّهِ. خدای بلندمرتبه عقل را از نور آفرید، سپس به او گفت: من کیستم؟ عقل خاموش ماند، آنگاه خدا چشم او را با نور وحدانیت سرمه کشید تا چشمانش را باز کرد و گفت: تو خدای یگانه هستی که جز تو خدایی نیستی، پس برای عقل ممکن نبود که خدا را جز به یاری خدا بشناسد. و ابوالحسن نوری را گفتند: « ما الدليل على الله؟ قال الله: قال: فما بال العقل؟ قال: العقل عاجز والعاجز لا يدل إلا على ما عاجز مثله. دلیل بر خدای تعالی چیست و الله را به چه شناختی؟ گفت: به خدای تعالی. سائل گفت: پس عقل چیست؟ گفت: عاجز است و عاجز راه نماید مگر به عاجزی همچون خویشتن. (خلاصه شرح تعرف، ۱۶۵-۱۶۴ و ۱۵۵) امام فخر رازی گوید:

نَهَايَةُ أَقْدَامِ الْعُقُولِ عِقَالٌ وَ أَكْثَرُ سَعْيِ الْعَالَمِينَ ضَلَالٌ

سرانجام قدم های خردها خود پای بندی برای آنهاست و بیشتر کوشش جهانیان به گمراهی می انجامد. (مقالات شمس تبریزی، ۱۲۴)

گرچه بی وجه است بر هر ناقص اطلاق کمال

ناقصی گر نقص خود داند به وجهی کامل است (ص ۱۵۲)

به هر علمی که داری اعترافی کن به نادانی

که دانا چون شود مغرور می خوانند نادانش (ص ۱۸)

یادآور سخن ابوبکر است که گوید: « الْعَجْزُ عَنْ ذِكْرِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكٌ » (شرح شطحیات،

(۶۶)

این سخن به صورت های زیر نیز روایت شده است: « اَلْعَجْزُ عَنِ الْعِرْفَانِ عِرْفَانٌ: ناتوان شدن از شناخت، شناخت است. » (شرح گلستان خزانلی، ۱۱۹) و « الْعَجْزُ عَنِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكٌ. » (کشف الحقایق، ۳۲۰)

جاحظ گوید: لَيْسَ مَعِيَ مِنْ فَضِيلَةِ الْعِلْمِ إِلَّا عِلْمِي بَأَنِّي لَسْتُ بِعَالِمٍ: از برتری دانش چیزی همراه ندارم مگر آگاه بودنم به این که دانشمند نیستم.
ابن راوندی گوید:

أَلَيْسَ عَجِيباً بَأَنَّ امْرَأَةً
لَطِيفُ الْخِصَامِ دَقِيقُ الْكَلِمِ
يَمُوتُ وَ مَا حَصَلَتْ نَفْسُهُ
سَوَى عِلْمِهِ أَنَّهُ مَا عِلْمِ

آیا شگفت انگیز نیست این که مردی نرم گفتار باشد و نازک سخن و بمیرد و دل او دست آوردی نداشته باشد جز این که بداند چیزی نمی داند. (تحلیل اشعار ناصر خسرو، ۷۵)

۲۵- گفت احمد: حیدر است از من چو هارون از کلیم

هر که را دیدم بدین نقل مصحح ناقل است (ص ۱۵۳)

گفت احمد: حیدر است از من چو هارون از کلیم

این بیسان شرکت امر و کمال عزت است (ص ۶۴۰)

حضرت موسی (ع) از خدا چنین درخواست کرد که: « برادرم هارون از من فصیح تر زبان است، پس او را با من بفرست تا یاری باشد و مرا گواهی دهد، (کشف الاسرار، ترجمه آیه ۳۴، سوره قصص (۲۸)) و حضرت مصطفی (س) نیز علی (ع) را به برادری برگزید تا در کار گسترش دین خدا یاور او باشد و به دو بازوی پرتوان رسالت و ولایت علم اسلام برافراشته گردد و از این روی فرمود: عَلِيُّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْآئِنَةَ لِأَنِّي بَعْدِي: علی نسبت به من به مانده هارون نسبت به موسی است مگر این که پس از من پیامبری نیست. » (جامع صغیر، ج ۲، ۱۴۰)

ناصر خسرو گوید:

چو هارون موسی علی بود در دین هم انباز و هم هم نشین محمد

(دیوان اشعار ناصر خسرو، ۱۰۳)

۲۶- گهی زنگ شک از آینه لاسیف بزدايم

گهی آینه دار نور فیض لافتی باشم (ص ۱۵۶)

لاسیف و لافتی تضمین حدیثی است که می فرماید: « لاقتی إلا علی و لاسیف الأ ذوالفقار، (لغت نامه زیر واژه لافتی)

۲۷- کی می رسد به معرفت سر ذات تو هر کس که نیست عارف مضمون من عرف

تا آنگاه که انسان خود را شناسد قادر به شناخت خدای بزرگ نیست چنان که حضرت علی

(ع) فرماید: « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (نهج البلاغه، ج ۴، ۵۴۷)

رسول اکرم می فرماید: « إذا عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ أَى الْإِنْسَانُ: انسان اگر خود را شناخت

پروردگارش را شناخته است. » (کنوز الحقایق، ۲۲؛ اللؤلؤ المرصوع، ۸۶)

شیخ نجم الدین رازی گوید: از تزکیت و تربیت نفس، شناخت نفس حاصل شود و از شناخت

نفس شناخت حق لازم می آید که « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (مرصاد العباد، ۱۷۴-۱۷۳)

هجویری در تفسیر این حدیث گوید: رسول اکرم (ص) گفت: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

بِالْفَنَاءِ أَى مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْبِقَاءِ: کسی که خود را با فنای خویش شناخت

پروردگارش را به صفت جاودانگی شناخته است. » (کشف المحجوب، ۲۴۷)

ابونصر سراج گوید: از امیر مؤمنان علی (ع) پرسیدند: بِمَا عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: بِمَا عَرَفْتَنِي نَفْسَهُ:

با چه چیزی پروردگارت را شناختی؟ فرمود: با آنچه او خود را به من شناساند. (اللمع فی التصوف.

۱۳۰)

۲۸- شه سریر سلونی امام انس و ملک

که وصف او چو صفات خداست بی برهان (ص ۱۷۱)

علی (ع) روزی در کوفه بر منبر رفت و فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي سَلُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي

عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا حَدَّثْتُكُمْ عَنْهَا: ای مردم از من پرسید از من پرسید. سوگند به خدا درباره

آیه ای از کتاب خدا از من نخواهید پرسید مگر این که من از آن برای شما سخن بگویم. (تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۴)

روایت است که علی (ع) در اواخر عمر بر منبر رفت و فرمود: سَلُونِي قَلِيلًا أَنْ تَفْقَهُونِي: از من پرسید پیش از آن که مرا از دست دهید. (ینابیع المودة، ۷۴)

۲۹- کیست یوسف تا تورا مانند باشد در جمال

او مگر از جمله خیل و حشم باشد تورا (ص ۲۶۳)

یوسف در جمال به غایتی بود که « کف پای وی روی خویش بتوانستی دید، تنش فربه و هفت اندام به غایت ملاحظت و رویش به غایت جمال و مویش به غایت حسن و قدش به غایت ظرافت و لطفش به غایت لطافت. » (قصص قرآن مجید، ۱۴۹)

اما حضرت رسول اکرم (ص) نه تنها در جمال از همه برتر بود بلکه در گفتار و کردار نامکین بر همه فضیلت داشت چنان که درباره خود فرمود: « كَانِ يَوْسُفُ حَسَنًا وَلِكُنْتِي أَمْلَحُ: یوسف زیبا بود ولیکن من با نمک ترم. » (احادیث مثنوی، ص ۲۱)

۳۰- وعده وصل چو دادی نشان منتظم

روشت این که حیات نگران نیست لذیذ (ص ۴۱۲)

حکیمان گفته اند: الْإِنْتِظَارُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ الْأَحْمَرِ: انتظار از مرگ سرخ سخت تر است. (مثنوی استعلامی، ج ۵، ۳۸۷)

۳۱- زکوی آن صنم سوی بهشت هشت در هر دم

چه می خواند مرا یارب که افتد در به در واعظ (ص ۴۳۷)

بهشت هشت در اشاره است به این که بهشت به واسطه بزرگی هشت در دارد که هر یک چون بهشتی است. در خبری از رسول اکرم (ص) آمده است: «لِلْحَيَّةِ ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ سَبْعَةٌ مَغْلَقَةٌ وَ بَابٌ مَفْتُوحٌ لِلتَّوْبَةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ نَحْوِهِ: بهشت هشت در دارد، هفت در بسته و یکی باز برای توبه که باز می ماند تا هنگامی که آفتاب از آن سو برآید. » (احادیث مثنوی، ۱۲۹)

۳۲- به تفسیر مخالف می دهد تغییر قرآن را

تمنای تفوق می کند با این هنر واعظ (ص ۴۳۷)

واعظ برای این که نزد مردم ، بزرگ و برتر جلوه نماید از روی خرد ناچیز خود به تفسیر قرآن می پردازد بی آن که بداند تفسیر و ایضاح قرآن نیاز به اسناد و آثار درستی دارد که از طریق پیامبر و معصومین و صحابه به دست ما رسیده باشد و غافل از این که پیامبر (ص) فرموده است: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ وَأَصَابَ الْحَقَّ فَقَدْ أَخْطَأَ: کسی که قرآن را با اندیشه ی خود تفسیر کند و حق مطلب را ادا کند باز خطا کرده است. (تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ۳) و نیز در جای دیگر فرموده است: « مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّوَعَّ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ: کسی که قرآن را با اندیشه خود تفسیر کند باید که نشستگاهش را از آتش جهنم آماده سازد. (شرح مثنوی شریف، ج ۲، ۴۱۷)

حجاب هستی من مانع است وصل ترا

شکایت از که کنم در میان رقیب منم (۴۶۵)

ای دل اگر ت هوای این درگاه است

بگذر ز وجود خود که سد راه است (۶۴۷)

جانانه طلب می کنی از جان بگذر

وز صحبت جان زوصل جانان بگذر (۶۵۹)

میان انسان و خدا، حجابی جز هستی انسان نیست، بنابراین انسان با برداشتن هستی خود از میانه، می تواند به معبود پیوندد چنان که از حضرت امام کاظم مروی است، «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ»: میان او (خدا) و خلق وی حجابی نیست مگر خلق وی. (شرح مقدمه قیصری، ۱۲۱) حسین بن منصور حلاج گوید:

بِئْسَى وَبِئْسَكَ إِنِّي يُزَاحِمُنِي

فَارْفَعُ بِلُطْفِكَ إِنِّي مِّنَ الْيَسِينِ

من من پرده بین من و تست

ببردار این من من با من خویشتن

بایزید بسطامی گوید: «رَأَيْتُ رَبِّي فِي الْمَنَامِ. فَقُلْتُ: كَيْفَ أَجِدُكَ. فَقَالَ: فَارِقْ نَفْسَكَ:

پروردگارم را در خواب دیدم، گفتم: چگونه ترا بیابم؟ گفت: به ترک خود گوی تا بیایی.» (شرح

رساله قشیری، ص ۴۳۷) حافظ گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

از بایزید نقل شده است: دَعَّ نَفْسَكَ وَ تَعَالَ: ترك خود گوی و بیا.
 همو گوید: یک بار به درگاه او مناجات کردم و گفتم: كَيْفَ السُّلُوكُ إِلَيْكَ؟ راه رسیدن به
 تو چگونه است؟ ندایی شنیدم که ای بایزید! طَلَّقْ نَفْسَكَ ثَلَاثًا، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُ: نخست خود را سه
 طلاق ده و آنگاه حدیث ماکن. (تذکره الاولیاء، ۱۸۸-۱۸۷)
 ۳۴. ای بسرفراز چرخ برین بارگاه تو

تو شاه انبیاء همه خیل و سپاه تو (ص ۵۴۷)
 همه پیامبران در روز رستاخیز زیر پرچم حضرت محمد (ص) و سپاه او خواهند بود چنان که
 فرمود: مَا مِنْ نَبِيٍّ آدَمَ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لَوَائِي. (جامع صغیر، ج ۱، ۱۰۷) و در جای دیگر فرمود:
 مَا مِنْ نَبِيٍّ مِنْ وَدِّ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ (ص) إِلَّا وَهُمْ تَحْتَ لَوَاءِ مُحَمَّدٍ. (سفینه البحار، ج ۲، ۵۱۸)
 ۳۵. فضیلت نسب و اصل خارج ذات است

به فضل غیر خود ای سفله افتخار مکن

اگر تورات هوای فضیلت باقی

به علم کوش وز تحصیل علم عار مکن (ص ۶۱۷)
 ایات بالا یادآور سخنان زیر است که به علی (ع) منسوب می باشد: الشَّرْفُ بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ
 لَا بِالْأَصْلِ وَالْحَسَبِ: شرف به علم وادب است نه به اصل و تبار.
 الْفَضِيلَةُ بِالْأَدَبِ وَالْكَمَالُ لَا بِكثرةِ الْعَمَالِ وَ جَلَالَةِ الْأَعْمَالِ: برتری به ادب و کمال است نه به زیادی
 مال و بزرگی کارها. (شرح گلستان، خزائلی، ۲۴۵)

كُنْ ابْنُ مَنْ شِئْتَ وَ اكْتَسِبْ أَدَبًا	يُغْنِيكَ مَحْمُودَةٌ عَنِ النَّسَبِ
فَلَيْسَ يُغْنِي الْحَسَبَ نَسَبُهُ	بِلَا لِسَانٍ لَهُ وَ لَا أَدَبٍ
إِنَّ الْفَتَى مَنْ يَقْضَى مَا أَنَا ذَا	لَيْسَ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ كَانَ أَبِي

(دیوان علی بن ابی طالب، ص ۱۰)

اهل حکمت گفته اند: « نِعْمَ النَّسَبُ الْأَدَبِي: ادب نیکو نسبی است.»

(المستطرف، ج ۱، ص ۲۹)

بسان صفحه رخسار لوح خاطر طفل

لطیف و ساده و پاک است در بدایت حال

ز کارهای عبث منع کن مشو غافل

طریق علم و ادب یاد ده مکن اهمال

که هرچه گشت رقم بر صحیفه دل او

دگر تغییر آن هست پیش عقل محال (ص ۶۲۵)

مفهوم ابیات بالا برداشتی است از احادیث نبوی زیر که می فرماید: الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ

فِي الْحَجَرِ. (کنوز الحقائق، ج ۲، ۲۱)

مَثَلُ الَّذِي يَنْعَلُ فِي صِغَرِهِ كَالنَّقْشِ عَلَى الصُّخْرِ: مثل کسی که در خردسالی می آموزد مانند

نقش بر تخته سنگ است. (تأثیر فرهنگ عرب در اشعار منوچهری دامغانی، ۱۰۳)

حِفْظُ الْغُلَامِ الصَّغِيرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ: حفظ کردن جوان کم سن و سال مانند نقش کردن بر

روی سنگ است. (جامع صغیر، ۱۴۸)

شاعر عرب گوید: فَإِنَّ مَنْ أُدْبِتَهُ فِي الصَّبَا كَالقَوْدِ يُسْقَى الْمَاءَ فِي غَرَسِهِ

کسی را که در کودکی ادب کرده باشی مانند نهالی است که در آغاز کشت خود از آب

سیراب شده باشد. (شرح گلستان، خزائلی، ۶۰۹)

شاعر عرب گوید:

قَدْ يَنْفَعُ الْأَدَبُ الْأَحْدَاثَ فِي مَهَلٍ وَ لَيْسَ يَنْفَعُ بَعْدَ الْكِبَرَةِ الْأَدَبُ

تربیت کودکان در سر فرصت به یقین سودمند است اما تربیت پس از بزرگسالی سود ندهد.

(گلستان یوسفی، ۴۷۹-۴۷۸)

۳۷- ای دل ملال گوشه عزلت هزار بار بهتر ز همنشینی هر یار و آشناست (ص ۶۳۲)

تنها بودن و گوشه عزلت گرفتن از همنشینی با یار بد بهتر است، اما باید دانست که همنشین

نیکو نیز از تنهایی بهتر می باشد چنان که پیامبر گرامی فرمود: الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوَاءِ الْجَلِيسُ

الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ. (اتحاف السادة المتقين، ج ۶، ۲۰۳، مجمع الامثال، ۶۹۲)

در کشف المحجوب ص ۱۰۱ آمده است: السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ: تندرستی در تنهایی است.

شاعر عرب گوید:

وَخَدَّةُ الْإِنْسَانِ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ عِنْدَهُ

وَ جَا لَيْسُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْ جُلُوسِ الْمَرْءِ وَخَدَّةُ

تنهایی انسان بهتر از همنشینی با بدان است و همنشینی با نیکان بهتر از تنهایی است.

(مصباح الهدایة، ۲۳۶)

۳۸- گرچه دورم از تو دارم بیش تر چشم کرم

مه ز مهر از دور بهتر می کند نور اکتساب (ص ۶۳۹)

شیخ محی الدین عربی گوید: ۱ «إِنَّ نُورَ الْقَمَرِ أُنْمَا هُوَ نُورُ الشَّمْسِ ظَهَرَ فِي جِرْمِ الْقَمَرِ فَلَوْ كَانَ

نور القمر من ذاته لكان له شعاع كما هو للشمس ولما كان مستعاراً من الشمس لم يكن له شعاع: نور ماه همان نورخورشید است که در جرم ماه آشکار شده است و اگر نور ماه از خود ماه بود، همچون خورشید شعاع داشت ولیکن از آنجا که نور ماه مستفاد از خورشید است، شعاع و پرتو

ندارد. (فتوحات مکیه، ج ۱، ۶۵۹)

۳۹- شهرتی دارد که چون می رفت از دنیا رسول

گفت: بهر حفظ دین مستخلف من عترت است (۶۲۰)

پیامبر اکرم (ص) امر خطیر رهبری و خلافت مسلمانان را در جامه ولایت و امامت به خاندان

گرامیش - که سرآغاز کار آنان مزین به وجود امیر مؤمنان علی (ع) بود - به نص صریح، مفوض

کرده فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: کتاب الله حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِزَّتِي

اهل بیتی و اینها کن یَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ: من در میان شما دو خلیفه برجای می گذارم:

کتاب خدا که ریسمانی است کشیده میان آسمان و زمین و خاندانم که خانواده من اند و این دو

خلیفه هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند. (جامع صغیر، ج ۱، ۱۰۴)

۴۰- ای معرفت وسیله خلقت ما لطف تو خمیر مایه طینت ما (ص ۶۴۳)

مقصود خدای بزرگ از آفرینش آفریدگان این بوده است تا او را از روی آثار صنع وی شناسایی

کنند چنان که داوود (ع) گفت: يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ: برای چه آفرینش را آفریدی؟ فرمود:

كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ. گنج پنهانی بودم، دوست داشتم تا شناخته شوم، پس آفریدگان را بیافریدم تا شناخته شوم. (اصول المعارف، ۸۰)
 ۴۱- دنیا نه مقام ذوق و عیش و طرب است

عیش و طرب و ذوق درو بس عجب است (ص ۶۵۱)

در مثل آمده است: « لَا بُدَّ مِنَ الدُّنْيَا مِنَ الْهَمِّ ». در دنیا از اندوه گریزی نیست. ابن مسعود گوید: الدُّنْيَا كُلُّهَا غُمُومٌ، فَمَا كَانَ مِنْهَا فِي سُرُورٍ فَهُوَ رَيْحٌ. دنیا یکسره اندوه است، آن بهره از آن را که به شادی می گذرد باید برای خود سودی دانست. (التمثیل و المحاضرة، ۳۰ و ۲۴۹)
 ابوالعلاء معری گوید:

تَعَبَ كُلُّهَا الْحَيَاةَ قَمَاءً جَبَّ إِلَّا مِنْ رَاغِبٍ فِي ازْدِيَادِ

زندگی یکسره رنج است و من شگفتی ندارم مگر از کسی که دوست دارد این زندگی افزون تر و درازتر گردد. (تعریف القدمات بابی العلاء، ۲۳۵)
 محی الدین عربی گوید:

إِنَّمَا الدُّنْيَا هُمُومٌ وَ غُمُومٌ حَالُهَا ذَا فِي خُصُوصٍ وَ عُمُومٍ

دنیا همه اندوه و غم است و حال او برای خاص و عام همین است. (فتوحات مکيه، ج ۴، ۱۲۷)
 ابن جریر القرشی گوید:

عِشٌ مُوسِرًا شِئْتِ أَوْ مُعْسِرًا لَا بُدَّ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْغَمِّ

خواه آسان زندگی کن و خواه سخت، در دنیا از اندوه خوردن گریزی نیست. (البصائر و الدخائر، ۶۹۶)

۴۲- جانانه به چشم ما در اطوار وجود هر لحظه به صورت دگر جلوه نمود

در پرده اشکال و صور پرده نشین تحقیق چو کردیم یکی بیش نبود (۶۵۵)

ذات و صفات جميع مخلوقات عکس ذات و صفات آن حضرت است که در مجال و مرایای کثرت عالم نمودن گرفته و ظاهر گشته است.

هُوَ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ الْكَثِيرُ بِنَفْسِهِ وَ لَيْسَ سِوَاهُ إِنْ نَظَرْتَ بِدِقَّةٍ
 بَدَأَ ظَاهِرًا بِالْكَوْنِ بَيْنَنَا تَشَاهُدُهُ الْعَيْنَانِ فِي كُلِّ ذَرَّةٍ

او یکتای فردی است که در عین یکتایی کثیر و بسیار است و اگر به دقت بنگری جز او چیزی نیست. او در هر چیزی آشکار و پدیدار گشت تا آنجا که چشم‌ها او را در هر ذره‌ای مشاهده می‌کند. (شرح گلشن راز، ۳۹۴ و ۶۸)

شاعر گوید:

ثُمَّ بَدَا فِي خَلْقِهِ ظَاهِرًا فِي صُورَةِ الْأَكْلِ وَالشَّارِبِ

سپس خدا در آفریدگان خود در صورت هر خورنده و آشامنده، آشکار شد. (رسائل شاه نعمت‌الله ولی، ۲۵)

ابن فارض گوید:

و فِي عَالَمِ التَّرَكِيبِ فِي كُلِّ صُورَةٍ ظَهَرْتُ بِمَعْنِي، عَنْهُ بِالْحَسَنِ رُئِنْتُ

و در عالم ترکیب که عالم حس و صور محسوسات است، در هر صورتی ظاهر شدم به معنی ای لطیف، که آن صورت از آن معنی آراسته شد. (مشارق الدراری، ۵۴۷)

در مرزبان نامه آمده است: چون عیب دیگران جویی و هنر خویش بینی، از جستن عیب خویش و هنر دیگران غافل مباش، که هر که بر عیب خویش و هنر دیگران واقف نشود، هرگز از عیب پاک نگردد و در گرد هنرمندان نرسد، اِذَا ارَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ: چون ایزد نیکی برای بنده ای بخواهد، وی را به کاستی های نفس خود بینا گرداند و بقراط گوید: كُنْ فِي الْحِرْصِ عَلَى تَقْفُدِ عُيُوبِكَ كَعَدْوِكَ: در جستن عیب های خویش چون دشمنت آزمند باش.

(مرزبان نامه، ۲۸۶-۲۸۵)

منابع و مآخذ

آشتیانی، سید جلال‌الدین، (۱۳۸۵ هـ)، شرح مقدمه قیصری، مشهد، دانشگاه مشهد.
ابشهی، (۱۲۹۲ هـ)، المستطرف فی کل فن مستطرف، قاهره.

بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۹۶۶ م)، شرح شطحیات، تصحیح هنری کرین، تهران، انستیتوی ایران و فرانسه.

- تبریزی، شمس، (۱۳۴۹ هـ)، *مقالات*، گفتار محمد بن ملک داد تبریزی، تصحیح احمد خوشنویس، تهران، موسسه عطایی.
- توحیدی، ابوحیان، (۱۴ ایلول ۱۹۶۴)، *البصائر و الذخائر*، تصحیح الدكتور ابراهیم کیلانی، دمشق، مکتبه اطلس و مطبعة اطلس و مطبعة الانشاء، ۴ ج.
- ثعالی، عبدالملک، (۱۳۲۷ ق)، *الفوائد و القلائد*، قاهره.
- ثعالی، عبدالملک، (۱۹۶۱ م)، *التمثیل و المحاضره*، تحقیق عبدالله تاج محمد الحلوه، قاهره، ۱۳۸۱ هـ.
- جام، شیخ احمد، (۱۳۴۷ هـ)، *مفاتیح النجات*، تصحیح علی فاضل، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، مرداد.
- جلابی هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۵۸ هـ)، *کشف المحجوب*، تصحیح ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری.
- حافظ شیرازی، (۱۳۶۳ هـ)، *دیوان غزلیات خواجه*، به کوشش خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه.
- حسین، طه، (۱۳۸۴ هـ، ۱۹۶۵ م)، *تعریف القدماء بابی العلامه*، تحقیق مصطفی سقا و...، قاهره، الدار القومیة للطباعة و النشر.
- حنبل، امام احمد، (بی تا) *مسند*، بیروت، المکتب الاسلامی و دار صادر، ۶ جلد.
- خزندزی زیدری نسوی، شهاب الدین محمد، (۱۳۴۳ هـ)، *نفثة المصدهور*، تصحیح امیر حسین یزدگردی، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش.
- خزائلی، محمد، (۱۳۴۴ هـ)، *شرح گلستان*، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی.
- خواجه کلان، شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم، (۱۳۲۹ هـ)، *ینایع الموده*، اسلامبول، مطبعة اختر.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۵۸ هـ)، *امثال و حکم*، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، سازمان لغت نامه.
- رازی، ابوالفتوح، (۱۳۸۷ ق)، *تفسیر روض الجنان و روح الجنان*، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۲ جلد، ج ۱، سال ۱۳۵۲ ش، ج ۱۲.

- رازی، نجم‌الدین، (۱۳۵۲ هـ)، *مرصاد العباد*، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رازی، نجم‌الدین، (۱۳۵۲ هـ)، *مرموزات اسدی در مرموزات داودی*، به اهتمام محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، دانشگاه مک گیل، شعبه ی تهران.
- رومی، جلال‌الدین، (۱۳۶۹)، *مثنوی*، شرح محمد استعلامی، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوار، ۷ جلد.
- الزبیدی، سید محمد بن محمد الحسینی، (بی تا)، *اتحاف السادة المتقين*، به شرح اسرار احياء علوم الدین، بیروت، لبنان، ۱۰ ج.
- سعدی، (۱۳۶۹)، *گلستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی. سیوطی، (۱۳۷۱ ق)، *تاریخ الخلفاء*، قاهره.
- سیوطی، جلال‌الدین، (۱۳۱۷)، *آلای المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه*، مصر، ۲ جلد.
- سیوطی، جلال‌الدین، (۱۹۵۴ م)، *الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر*، قاهره، ۱۳۷۳ هـ، ۲ جلد. طیبیان، سید حمید، (۱۳۷۴)، *عراقی نامه*، تهران، انتشارات روزنه.
- طوسی، ابونصر عبدالله، (۱۹۱۴ م)، *اللمع فی التصوف*، تصحیح نیکلسون، لندن.
- العربی، محی‌الدین بن، *فتوحات مکیه*، بولاق، (۱۲۶۹-۱۲۷۴ ق)، افس در دار صادر بیروت، ۴ جلد.
- عطار، شیخ فریدالدین، (۱۳۴۶ هـ)، *تذکرة الاولیا*، تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران، کتابفروشی زوار.
- علی بن ابی طالب، (بی تا)، *دیوان*، بغداد، مطبعة اسعد.
- غزالی، امام ابو حامد محمد بن محمد، (۱۲۸۲ هـ)، *احیاء علوم الدین*، مصر، ۵ جلد.
- غزالی، محمد، (۱۳۵۲)، *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، چاپ چهارم، کتاب فروشی مرکزی، ۲ جلد.
- فرغانی، سعیدالدین، (۱۳۵۷ هـ)، *مشارق الدراری*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن فلسفه و عرفان اسلامی.

- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۶ - ۱۳۴۸ هـ)، شرح مثنوی شریف ، دانشگاه تهران.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷ هـ)، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، چاپ دوم ، تهران، امیرکبیر.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷ هـ)، احادیث مثنوی ، تهران، امیرکبیر.
- فضولی، (بی تا)، دیوان فارسی، تصحیح و حواشی حسیه مازی اوغلی ، انتشارات دوستان.
- فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۱۱۹ هـ.ق)، النوادر فی جمع الاحادیث ، تهران، چاپ خانه شمس.
- فیض، ملامحسن ، (۱۳۵۴ هـ)، اصول المعارف ، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
- القاوقچی، محمد بن خلیل بن ابراهیم، (۱۳۰۵ هـ)، اللؤلؤ المرصوع، مصر.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل، (۱۳۵۸ هـ)، النقص ، تصحیح میرجلال الدین محدث، تهران، انتشارات آثار ملی.
- قمی، شیخ عباس، (بی تا)، سفینه البحار ، تهران، انتشارات کتابخانه سنائی، ۲ جلد.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، (بی تا)، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة ، تصحیح جلال الدین همایی، چاپ دوم، کتابخانه ابن سینا.
- الکک، ویکتور، (بی تا)، تاثیر فرهنگ عرب در اشعار منوچهری دامغانی ، بیروت، دارالمشرق.
- گیسودراز، سید محمد حسین، (۱۳۶۱) ، شرح رساله قشیریّه، چاپ حیدرآباد دکن.
- لاهیجی، شیخ محمد، (۱۳۴۷ هـ)، شرح گلشن راز ، تهران، انتشارات محمودی.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۳۹۸ هـ)، بحار الانوار ، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۱۰ جلد.
- مجنون، (۱۲۸۵ هـ) ، دیوان، بولاق.
- محقق، مهدی، (۱۳۴۴ هـ)، تحلیل اشعار ناصر خسرو ، انتشارات دانشگاه تهران.
- مدرس رضوی، (بی تا)، تعلیقات حدیقه المعیقه ، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی.
- المستملی بخاری، ابوالبراهیم اسمعیل بن محمد، (بی تا)، شرح تعرف لمذهب التصوف ، لکهنوی هند، ۴ جلد.
- المستملی بخاری، ابوبکر، (۱۳۴۹ هـ)، خلاصه شرح تعرف ، تصحیح احمد علی رجائی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

- مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۸۹۹ م)، *البدء والتاریخ*، پاریس، ۶۵ جلد، ۳ مجلد.
- المنائوی، عبدالرئوف، (بی تا)، *کنوز الحقایق فی حدیث فی خیر الخلائق*، در هامش جامع صغیر.
- منشی، نصرالله، (۱۳۴۳ هـ)، *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران.
- مولوی، یوسف بن احمد، (۱۲۸۹)، *المهج القوی*، مصر، ۶ جلد.
- مولوی، مولانا جلال الدین محمد، (۱۳۴۸ هـ)، *فیه مافیہ*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
- میبدی، ابوالفضل رشید الدین، (۱۳۳۸ هـ)، *کشف الاسرار و عدّة الأبرار*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۰ جلد.
- میدانی، احمد، (۱۳۷۴ هـ، ۱۹۵۵ م)، *مجمع الأمثال*، تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السنة المحمدیة، ۲ جلد.
- ناصر خسرو، (۱۳۴۸ هـ)، *دیوان اشعار*، تصحیح سید نصرالله تقوی، تهران، امیرکبیر.
- نامقی، احمد، (۱۳۵۵ ش)، *روضة المذنبین و حنة المشتاقین*، تصحیح علی فاضل، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نسفی، شیخ عبدالعزیز بن محمد، (۱۳۵۹ هـ)، *کشف الحقایق*، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۵۰ هـ)، *الانسان الکامل*، تصحیح ماریژان موله، تهران، انستیتو ایران و فرانسه، اردیبهشت.
- نهیج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، چاپ آفتاب، ۶ جلد در یک مجلد.
- نیشابوری (سورآبادی)، ابوبکر عتیق، (۱۳۴۷ هـ)، *قصص قرآن مجید*، تهران، دانشگاه.
- ولی، نعمت الله، (۱۳۴۳ هـ)، *رسائل*، به کوشش جواد نوربخش کرمانی، تهران، انتشارات خانقاه نعمت اللهی.
- همدانی، عین القضاة، (بی تا)، *تمهیدات*، تصحیح عقیف عسیران، چاپ دوم، تهران، کتابخانه منوچهری.